

زبان عکس

عکس چگونه از ماحراها و روابط پرده برمی‌دارد

رابرت اکرت

اسماعیل عباسی | محسن نایرام‌بژاد



حرفه هنرمند

فهرست

| | |
|-----|--------------------------------|
| ۱۳ | پیشگفتار |
| ۱۹ | پیشکش به حاودانگی |
| ۲۵ | رمان و دوباره رمان |
| ۴۳ | حلوصل احساسات در عکس |
| ۱ ۱ | قدرت |
| ۱۲۷ | قدرت اعواگر |
| ۱۵۷ | انسان شیء و انسان نه عنوان شیء |
| ۱۷۷ | حود شیفتگی و حود درگیری |
| ۱۸۹ | ناریبی واقعیت |

پیشکش به جاودانگی

عکسی دارم / خاطره هانت را حفظ کن / آنها حملگی بر اثرک گمسه اند

- پل سامون، «دوسان قدم»

یکی از دوستانم رفته بود یونان برای دیدن حرابه های ناستایی می گفت در حاده ای که نه شهر ناستایی آتن منتهی می شد و سقراط بر آن گام بهاده بود، قدم ردم در نحستین دهکنده المپیک گشتم، در حایی بریمکتی سرد و سگی نشستم که بیش از دو هزار سال پیش در آنجا نمایش های اورپید احرامی شد سپس قایقی گرفتم تا نه حریره سراسر کُرفو بروم، می خواستم محل دفن یک فیلسوف یونانی چهار قرن پیش از میلاد را از نزدیک ببینم در شهر کُرفو، در یک ایستگاه شلوع اتوبوس، خود را در کنار یک یونانی هفتادساله و نحیب یافتم که چند لحظه پیش، از یک عکاسی چندی عکس گرفته بود و سرحوشی خاصی در چهره اش پیدا بود

چند دقیقه بعد پیرمرد یونانی عکس ها را نه من نشان داد و حکایت عکس ها را برایم بازگفت، این که آدم های عکس چه کسانی هستند، چه کاره اند و در آن رور خاص چه کار می کردند عکس ها کاملاً عادی بودند - اعصای خانواده در پاسیو، اعصای خانواده در باغ، اعصای خانواده در حال کمک نه او در هنگام تعمیر اتومبیل تنها عصر نامتعارف، مار یا مارمولکی بود که نه همراه اعصای خانواده در بعضی از عکس ها دیده می شد جمع آوری و رام کردن این قبیل حیوانات از سرگرمی های پیرمرد بود دوستم که عکس ها را تماشا می کرده متوجه می شود که اتوبوس نه ایستگاه رسیده است از جانبند می شود و در کمال ادب حداحاطی می کند

پیرمرد ناگهان از او می پرسد، «می خواهی یکی از این عکس ها را بگه داری؟» دوستم

حواب می دهد، «حتماً» و عکسی را انتخاب می کند که پیرمرد و دو برادرزاده اش را نشان می داده است. یوبایی نامش را در پشت عکس می نویسد. هکتوراس بولتسیس - و آن را به دوستم می دهد. پیرمرد در حالی که دوستم از او دور می شده، داد می رید، «هرگر فراموشم نکن!»

هرگر فراموشم نکن!

دوستم احیراً می گفت، «این عبارت واقعاً مرا تکان داد و از آن رور تا به حال همراه با عکس، که آن را قاب کرده و در اتاق کار خودم آویخته ام، پیوسته با من بوده است. آن عکس تمای آن مرد برای حاودانگی است - که از گذشته ها برحای مانده است. حقیقت این است که هرچه از حضور آن عکس بر دیوار اتاق من می گذرد، آن مرد نشانی از حاودانگی می یابد که همچون ویرانه ها، مفره ها و محسمه ها که در سفرم آنها را دیدم، واقعیت دارد. من واقعاً او را فراموش نخواهم کرد.»

«هرگر فراموشم نکن» این سوعات برحوردی تصادفی در ایستگاه اتوبوس کرفو نا هکتوراس بولتسیس که رمایی ناشناس بود، بیانگر حیلی چیره است. عکس حاکی از مهر و احترام برادرزاده ها به عمویشان است. آشکارا هر دو حوان از بردیک شدن به ماری که بر پشت گردن و شانه های عمویشان حا حوش کرده است، اکراه دارند - برادرزاده ای که کلاه بر سر دارد سعی دارد تا آنحا که ممکن است خود را پس نکشد. اما هر دو حوان سرشان را به سر هکتوراس پیر بردیک کرده اند که نشانه مهر و وفاست.

نا احتراع عکاسی در بیمه قرن نوردهم، مرد ورن توانستند تصویرهایی از خودشان را ماندگار کند (پیش از عکاسی، فقط هرمندان و ثروتمندان می توانستند از خود، افراد حانواده و دوستانشان تصاویری به صورت طرح، نقاشی و محسمه در اختیار داشته باشد) در واقع، همراه با این احتراع مهم شکلی محصر به فرد و مردمی از نوعی حاودانگی مطرح شد که به تهارندگی را که از آن مهم تر مراحل رندگی را ماندگار ساخت.



حکایت آن پاهنده اهل کوسو و بیانگر آن است که ما تا چه حد به عکس وابسته هستیم و عکس تا چه حد به سرگذشت فردی ما حقایقیت و معامی بحشد این پاهنده که محصور به حلالی وطن شده بود، در فرصت بسیار کوتاه توانسته بود معدودی وسایل ضروری را با خود بردارد. او وقتی به اردوگاهی امن در مقدونیه می رسد، اندوهی بر او مستولی می شود زیرا متوجه می شود عکسی از خودش را که مربوط به دوران تحصیل و مسابقه کشتی می شده، و او بدان علاقه فراوان داشته، حا گذاشته است. او می گفت، من دلستگی عحیی به آن پیروزی دوره حوانی ام داشتم، اما ندون عکس، آن ما حرا دیگر برایم واقعی نخواهد بود. حتی فکر این که سرباران اشعالگر صرب آن عکس را به چنگ آورده و سوراسد برایش غیر قابل تحمل بود. به نظر او این کار به معنای نابود شدن گذشته اش بود.